

ابراهیم گلستان و اشتفان تسوایگ

مرتضی سیدی نژاد

در دوره‌های مختلف تاریخی، بنا به دلایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، آثار برخی نویسندگان خارجی بیشتر از برخی دیگر مورد توجه خوانندگان و مترجمان ایران قرار گرفته و در پی آن موجی از ترجمه آثار آن نویسندگان به راه افتاده است. الکساندر دوما، جرجی زیدان، موریس مترلینگ، آناتول فرانس، آگاتا کریستی، ژان پل سارتر و اشتفان تسوایگ از جمله نویسندگانی هستند که موج‌هایی در تاریخ ترجمه فارسی به نام خود رقم زده‌اند. در این مقاله نویسنده پس از توصیف جایگاه تسوایگ در عرصه ترجمه ادبی در ایران به بیان دیدگاه ابراهیم گلستان از منظر مدرنیسم به این موج فراگیر می‌پردازد.

دهه بیست خورشیدی، دهه ترجمه‌های تسوایگ بود؛ در این دهه، تقریباً همه نوشته‌های او به فارسی ترجمه شد. سعید فیروزآبادی در کتاب بازتاب ادبیات آلمانی در ایران تسوایگ را از محبوب‌ترین نویسندگان آلمانی زبان نزد فارسی‌زبانان می‌داند:

آثار تسوایگ حتی تا امروز نیز علاقمندان بسیاری دارد، دلیل این امر را می‌توان نثر ساده و گاهی سهل‌انگارانه او دانست. از دیگر سو تسوایگ توصیف‌هایی دقیق و تاریخی از وقایع ارائه می‌کند که بهترین نمونه آن لحظات سرنوشت‌ساز است. در این اثر نویسنده پنج واقعه مهم تاریخی همچون لحظه حمله ناپلئون به مسکو را توصیف می‌کند.^۱

فیروزآبادی در مراسم شب اشتفان تسوایگ هم آمار قابل توجهی از ترجمه‌های فارسی آثار او ارائه می‌دهد:

در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ بیست‌وسه عنوان از کتاب‌های اشتفان تسوایگ به فارسی ترجمه شده که از این میان ترجمه دوازده اثر در سال ۱۳۲۷ انجام شده است. این آمار نشانگر استقبال شدید از آثار تسوایگ، آن هم مدت کمی پس از مرگ او در سال ۱۹۴۲ (برابر با ۱۳۲۰ شمسی) است... این نویسنده اتریشی با ۴۸ عنوان اثر ترجمه‌شده، حتی از برشت (با ۴۰ عنوان) و هسه (با ۲۷ عنوان) و هاینریش بل (با ۲۲ عنوان) محبوب‌تر بوده است. از یاد نبریم که بسیاری از این آثار چندین بار به زبان فارسی ترجمه شده‌اند.^۲

ذبیح‌الله منصورى آغازکننده ترجمه از تسوايگ بود. او اين ترجمه‌ها را از فرانسه به فارسى انجام مى‌داد و در فاصله سال‌هاى ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ خورشيدى در روزنامه کوشش منتشر مى‌کرد؛ اما دليل برخاستن موج تسوايگ در دهه ۲۰ شايد ترجمه‌هاى خوب و روانى بود که يکى بعد از ديگرى از راه رسيد. ترجمه مشهورترين اثر تسوايگ را بزرگ علوى با نام مستعار «فريدون ناخدا» از آلمانى به فارسى انجام داد. داستانى با عنوان گل‌هاى سفيد که در پنج شماره از مجله دنيا به سردبيرى دکتر تقى ايرانى چاپ شد (بهمن ۱۳۱۲ تا خرداد ۱۳۱۳). قسمت اول اين ترجمه با مقدمه‌اى کوتاه همراه بود که نشان مى‌داد ترجمه اين داستان آگاهانه انجام شده و واکنشى به جريان غالب آن دوره است که با آثارى مثل تهران مخوف (مشفق کاظمى ۱۳۰۳) ظهور پيدا کرده و با داستان‌هاى پرترفدار محمد حجازى، محمد مسعود و عباس خليلى ادامه يافته بود.

بزرگ علوى در داستان‌نويسى بى‌تأثير از تسوايگ نبود و در واقع انتخاب اين داستان براى ترجمه و چاپ در مجله دنيا پيشنهادهى هم براى نويسندگان ايرانى محسوب مى‌شد. همچنان‌که مقدمه داستان خطابش با نويسندگان و هدفش تأثيرگذارى بر آنها بود:

در ميان نويسندگان فعلى ايران فکرى که خيلى رواج دارد بيان طرز فساد و فاحشه‌شدن يک دختر جوان سالم است. اين نويسندگان با فکر ساده و عارى از صنعت در رمان‌هاى غيرجالب اين فکر را مى‌پروراندند. حال ما ترجمه قطعه‌اى از استفان تسوايگ را که نيز داراى همين زمينه است در اينجا درج مى‌کنيم تا معلوم شود اين نويسنده با چه قدرت تأثير، محيط و عوامل ديگر را نشان داده، حتمى بودن وقوع معلول را در نتيجه وجود علل واضح مى‌کند.^۳

اين ترجمه علوى بعد از شهريور ۱۳۲۰ دوباره منتشر شد و يکى از خوانندگان جوان آن، نجف دريابندرى بود:

حالا که به آثار دوره پيش از شهريور ۲۰ نگاه مى‌کنيم مى‌بينيم که در ميان اين آثار هيچ نشانه‌اى از ادبيات مدرن به چشم نمى‌خورد. البته صادق هدايت و بزرگ علوى هستند، ولى آنها هم چندان خبرى از ادبيات مدرن ندارند. علوى يک داستان خيلى سानتى‌مانتال به اسم گل‌هاى سفيد به‌عنوان نمونه‌اى از ادبيات اروپايى ترجمه مى‌کند و با امضاي مستعار فريدون ناخدا در مجله دنياى دکتر ايرانى در مى‌آورد. اين داستان بعد از شهريور ۲۰ تجديد چاپ شد و من خواندم، ولى مرا نگرفت. بعداً فهميدم اصلاً از قماش ادبيات قرن بيستم نيست. گل‌هاى سفيد اثر همان استفان زوايگى است که ده پانزده سال بعد خواننده و خريدار فراوان پيدا کرد و همه آثارش ترجمه شد، از جمله همين داستان مورد بحث، که اسم اصلى اش نامه يک زن ناشناس بود. زوايگ در واقع نويسنده خيلى

متوسطی بود و امروز دیگر در ادبیات مدرن غرب محلی از اعراب ندارد.^۴

ترجمه خوب دیگر از آثار تسوایگ که آن هم مستقیماً از آلمانی به فارسی انجام گرفت، ترجمه رحمت الهی از آموک بود که سال ۱۳۲۴ در بنگاه آذر منتشر شد. هم او بود که کوچه مهتابی و راز را هم ترجمه کرد. عبدالله توکل و رضا سیدحسینی نیز چندین اثر از تسوایگ ترجمه کردند، برخی را به صورت مشترک:

- بیست و چهار ساعت از زندگانی یک زن، ترجمه مشترک، کانون معرفت ۱۳۲۶؛
- مالک سانفرانسیسکو، ترجمه مشترک، مطبوعاتی سپهر ۱۳۲۷؛
- شب رؤیایی یا شب عجیب، عبدالله توکل، کانون معرفت ۱۳۲۷؛
- دنیای دیروز، عبدالله توکل، مطبوعاتی سپهر ۱۳۲۷؛
- نیرنگ زنان، عبدالله توکل، مطبوعاتی سپهر ۱۳۲۷.

یکی دیگر از مترجمان تسوایگ، البته از فرانسه به فارسی، مصطفی فرزانه بود که دو کتاب تأثیر محیط در زن (کانون معرفت ۱۳۲۷) و در برابر خدا (کانون معرفت، بی تا) را ترجمه کرد و بنا به روایت خودش، صادق هدایت هم آنها را ویرایش کرد:

اولین ترجمه جدی ام (غیر از آنچه برای روزنامه و مجلات به خاطر دستمزد ترجمه می کردم) دو داستان کوتاه از اشتفان زوایگ بود. وقتی آنها را با زحمت زیاد ترجمه کردم، بردم پیش صادق هدایت تا به قول خودش «از لحاظ خودش بگذرانند». هدایت پرسید:

— چرا از اشتفان زوایگ؟ تو هنوز دچار مُد روز هستی؟
— ناشرها فقط نوشته‌های اشتفان زوایگ را چاپ می کنند که خریدار دارند... تازه مگر چه عیبی دارد؟ مگر خودتان نگفتید که ابتدا باید ترجمه کنم؟
— خودت این نوول‌ها را پسندیده‌ای؟ چون که من نه قصه راشل را خوانده‌ام و نه قصه ویراتارا.

— بله. باور کنید که به نظرم نوول‌های تازه و جالبی است.
— حالا می خواهی که من چه کارشان کنم؟
— اگر ممکن است آنها را ببینید و چون احتیاج به تصحیح دارند اصلاحشان بکنید.
— خوب. پس با اصل فرانسه‌شان بگذار اینجا تا از لحاظ خودم بگذرانم.
هنوز دو هفته نگذشته بود، رفتم تا جوای سرنوشت ترجمه‌هایم بشوم... تا ساعت چهار بعدازظهر که معمولاً به سراغش می رفتم دل تو دلم نبود. آیا هدایت مرا مسخره خواهد کرد؟ آیا کتابچه‌ام را خوانده و نخوانده جلوم پرتاب خواهد کرد؟ به محض ورود به اتاق، هدایت کتابچه‌های کاغذ کاهی ام را جلویم گذاشت:
— نوول‌های بدی نیست ولی اگر آن طور که ترجمه کرده بودی چاپ می شد، مرحوم

اشتفان زوایگ سر از قبر درمی آورد و اعتراض می کرد.

— یعنی غلط ترجمه کرده بودم؟

— اختیار دارید!

کتابچه‌ها را برداشتم و ورق زدم. بدون اینکه نوشته‌های مرا خط زده باشد، بالای بسیاری از خطوط، با مداد بنفش جملات را تصحیح کرده بود.

همان طور که مشغول مطالعه بودم گفتم:

— اگر به دیکسیونر اسامی تورات رجوع می کردی می دیدی که Rachele همان رحیل است... ولی به طور کلی لحن فارسی خوبی پیدا کرده‌ای که دور از سبک متن فرانسه نیست — که تازه نمی دانم آیا با اصل آلمانی اش تطبیق می کند یا نه... این هم زیاد اهمیت ندارد. موضوع اینست که هر نویسنده سبکی دارد که در ترجمه باید رعایت بشود... این قصه‌ها در ازمنه‌ای اتفاق می افتد که ظاهراً زوایگ سعی کرده زبان و اصطلاحات قدیمی به کار ببرد.

— انگار خیلی زحمتتان داده‌ام.

— زحمت از خودمان است... ولی بعد از این اگر از این کثافت کاری‌ها کردی بهتر است بیاوری خودت هم بنشین با همدیگر توش دست ببریم. تو فارسی اش را می خوانی و من فرانسه اش را... چون که بهتر است جادرجا توضیح بدهم، نه اینکه فقط ازم کار بکشی...

— راجع به خود مطلب نوول‌ها چه فکر می کنید؟ نظرتان چیست؟

— من نظر خاصی ندارم... خیلی از نویسنده‌ها قصه‌های تورات را به تعبیر و تکنیک خودشان اقتباس کرده‌اند... توی دومی، ویراتا، بن بستِ سرنوشت آدمیزاد را خوب ساخته است.

— خود زوایگ هم خودکشی کرد.

— بله. وقتی از دستِ نازی‌ها فرار کرد و به برزیل پناه برد.

— اتفاقاً من وصیت‌نامه اش را ترجمه کرده‌ام و می خواهم بگذارم اول کتاب.

ترجمه آن را از لایِ دفتری که به دستم بود درآوردم و روبه روی هدایت گذاشتم. هدایت آن را که فقط چند سطر بود خواند و به جملاتم ایراد گرفت. قلمم را درآوردم و با نظر او آنها را تصحیح کردم. ولی هنوز صفحه کاغذ را تا نکرده بودم که گفت:

— دوباره بده یک نگاهی بکنم. و بعد: نه. به جای «عالماً و عامداً» بگذار «دانسته و سنجیده» همین... این وصیت‌نامه‌چه را از کجا گیر آورده‌ای؟

— از کتاب برزیل سرزمین آتیه‌دار چاپ کانادا.

— بیاورش از لحاظمان بگذرانیم.

— چشم!

اما بلافاصله، مثل کسی که پشیمان شده باشد گفت:

— نه. حالا وقتش را ندارم... اصلاً چه کار احمقانه‌ای کرده. چرا وصیت‌نامه نوشته است؟ آدمی که خودش را می‌ترکاند دیگر به چس‌ناله و وراجی احتیاج ندارد. به او چه که بعدش چه خواهد شد که مردم را پند و نصیحت بدهد؟ همین که ترکیدی و رفتی، دیگر رفته‌ای. تمام شده است. بعدش دیگر به تو مربوط نمی‌شود.^۵

اما ترجمه از تسوایگ همچنان ادامه پیدا کرد و کار به آنجا رسید که هر اثر او، و حتی آثاری که از او نبود، به نام‌های مختلف و با نام او منتشر می‌شد و فروش خوبی هم می‌کرد. این موج چنان بالا گرفت که یکی از عجیب‌ترین نقدهای ترجمه را در پی داشت. نقدی نه فقط بر یک اثر، بلکه بر کل جریان ترجمه از تسوایگ و نیز بر جریان غالب ادبیات معاصر فارسی که اصلاً راه را دارد به غلط می‌رود.

این نوشته از ابراهیم گلستان که در دی‌ماه ۱۳۲۷ در شماره دوم نشریه اندیشه نو به سردبیری خلیل ملکی چاپ شد، اعتراض او را چنین منعکس می‌کرد:

زاممدار مطلق دایره تنگ سیاست بازرگانی ناشرین کتاب در ایران، اسم اعظم اشرفان تسوایگ شده است. شاید دیگر هیچ ناشر کتابی در تهران نباشد که از کارهای این نویسنده، اقلاً یک رساله سی صفحه‌ای چاپ نکرده باشد. حتی برخی از نوشته‌های وی زیر سه نام بیرون آمده است. این پیروزی نویسنده مرده، به‌خصوص با در نظر گرفتن ارزش عادی و فرعی کارهای وی، جالب توجه است و اگر تسوایگ، مورد گفت‌وگوی ما در طی چند صفحه آینده قرار می‌گیرد به علت میزان اهمیت این نویسنده نیست بلکه به‌خاطر اهمیت کم یا بیش انتشار خارج از اندازه و نسبت ترجمه کارهای تسوایگ است.^۶

پس از این شروع آتشین، گلستان نگاهی به ترجمه آثار غربی در ایران می‌اندازد:

زبان فارسی ما نخستین تماس خود با ادبیات باختر را از راه جنبه رمانتیک این ادبیات پیدا کرده است. زبان پر استعاره و رنگ ما، میراث عشق محروم ادبیات ما، بلندپروازی‌ها و آسمانی‌اندیشیدن شاعرهای ما، ناچار مترجمین ما را به سوی رمانتیک‌ها می‌رانند؛ به‌خصوص که در زمان آغاز این تماس، آن سبک ادبی که در باختر سبک غالب و مرسوم بود، سبک رمانتیک‌ها بود. درست است که در آن زمان رئالیسم آغاز شده بود لیکن این مکتب، از آنجاکه با واقعیات سروکار داشت و واقعیات، وضع بد زمانه بود و نویسنده رئالیست به انتقاد از این وضع می‌پرداخت، نمی‌توانست باب طبع مترجمینی شود که خود از گروه برگزیده بودند و به‌خاطر برگزیدگان به ترجمه دست می‌زدند.

هنگامی که روزنامه‌ها رو به فزونی نهادند، ترجمه داستان‌های پر حادثه، انگیزه تازه‌ای یافت و در حکم سنتی شد. آن دسته از مترجمینی نیز که ذوقی عالی‌تر داشتند، نتوانستند

خود را از قید کارهای رومانتیک‌ها برهانند چه از یک‌سوزمینه فرهنگی‌شان، ادبیات پُر آب و رنگ و غم و دلدادگی فارسی بود و از سوی دیگر گردش زمان آرزوهای اجتماعی را برنیاورده بود و آزادی از قید استبداد به اسارت در چنگال دیکتاتوری می‌گرایید. مترجم با ذوق و احساساتی که نمی‌توانست به شوالیه‌ها و بزنبهدارهای قرون وسطی روی آور شود، از ندبه‌های لامارتینی و مویه‌های گوته همدردی می‌جست؛ آرتوز و دارتینان را می‌نهاد و به الویر و شارلوت چشم می‌دوخت. بینوایانِ هوگو نیز در سال‌هایی به زبان ما درآمد که اگر چه امید اصلاح اجتماعی، جوانان را خوش دل می‌کرد اما بیشتر درد و مقاومت‌های رومانتیکی ژان والژان و عشق و محرومیت‌های فانتین و کوزت و احساساتی بودن ماریوس مورد نظر بود. و تازه ترجمه این نوع کتاب‌ها نیز واماند و عرصه ترجمه، عرصه یک‌ه‌تازی «دریغا» و «ای خدا» و «آه» و «اوه» و «وای» شد.

در روزگار حکومت پلیسی، هر که می‌خواست چیزی ترجمه کند و به چاپ رساند، بهتر همان بود که از دوری معشوق، توی سر خود بزند و آه بکشد. و یا ببیند جین‌گوز رجبی^۷ چه کرده است. داستان ترجمه و نوشتن مانند آبِ مرداب ماند تا بو گرفت. شهریور ۲۰ به این جنبه از زندگی نیز تکان داد. مردم چیز نو می‌خواستند. اسم‌های کهنه و نوشته‌های کهنه به دردشان نمی‌خورد. چیز نو می‌خواستند. از میان چیزهای نوی که به مردم عرضه شد، یکی هم نوشته‌های تسوایگ بود.^۸

پس از این، گلستان به معرفی تسوایگ و سبک او در نویسندگی می‌پردازد و در جست‌وجوی علت استقبال از او در جامعه آن روز ایران بر می‌آید:

تسوایگ داستان‌نویس، مردی است که پیرو سبک آنالیتیک است. به روح و دردهای روحی چشم دوخته است. دردهای روحی را ناشی از خواهش جنسی می‌داند. قهرمانان وی معشوقه را در ابرها نمی‌خواهند، آدم‌های قرن بیستم، آدم‌های آلمان شکست‌خورده و اروپای پس از جنگند، آدم‌هایی هستند که از گیر و دار زمانه به لذت جسم روی می‌آورند، به فرد خود روی می‌آورند، صفات‌شان حدت یافته است، اگر عاشق اند، دیوانه عشق‌اند و اگر پول‌پرست اند، دیوانه پول‌اند، آدم‌های عادی نیستند، آدم‌هایی نیستند که در جامعه عادی و با تعادل اخلاق و صفات زندگی کنند. ریشه درد را نمی‌بینند و به جست‌وجوی دارو، آغوش زن را می‌خواهند. اصلاً اسمی از علت درد در طرح داستان نیست و آدم‌های داستان را باید خود خواننده در چهارچوب جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند جای دهد تا برای خود دردشان را، درد واقعی‌شان را پیدا کند.

آدم‌های تسوایگ می‌خواهند درد خود را بکشند و خاموش بمانند و زندگی خود را پایان یافته ببینند. تنها هستند. علت ساده است — آدم‌های زایدۀ مغز روشنفکری هستند که می‌بیند دنیایش پیش چشمش دارد از هم می‌پاشد، تمدن باختری‌اش را می‌بیند که


فساد گرفته، اینها را می‌بیند و نمی‌داند چه بایدش کرد.

پس تسوایگ چیز نوی آورده بود: شکل بیان نوی از دردِ نوی آورده بود. درد آدم‌های تسوایگ را بسیاری از خواننده‌های ایرانی - و شاید همه آنها - کمابیش نزد خود یافته بودند، اما کسی این درد را برای آنها نگفته بود. و هنگامی که این داستان گفته شد، هم‌دردی یافتند.

با ترجمه کارهای تسوایگ دردهای ادبی از پشت ابرها پایین آمد و توی کوجه‌های آشنا ریخت.^۹

با وجود اینها اما گلستان، تسوایگ را حتی در بیان رئالیستی زندگی و جامعه خود موفق محسوب نمی‌کند و آثار او را نمونه‌ای سطحی و سرگردان در ادبیات می‌داند:

آن چیز نوی که ادبیاتِ زبان ما به آن نیاز دارد، نوشته‌های تسوایگ نیست. ادبیاتِ ما به تماس با زبان نو و ایده نو و بیان نو نیاز دارد. ما باید ببینیم آیا می‌توانیم و تا چه اندازه می‌توانیم از قدرت زبان خود برای بهبود آن استفاده کنیم، باید ببینیم چه پیشرفت‌هایی در ایجاد هنرِ نوشته روی داده است، چه مکتب‌هایی پیدا شده است، چه چیزهایی گفته‌اند و چه‌ها کرده‌اند و زندگی را چگونه دیده‌اند و مایه کارکرد دیگران چه بوده است. زبان ما خود در رشته روزنامه‌نویسی تحول شایانی یافته است و تحول در این جهت نیز بیشتر به‌سوی فساد بوده است. از همه مهم‌تر باید ببینیم دنیای امروز ما به چه اندیشه‌هایی نیاز دارد. در کشور ما چه می‌گذرد و خطوط کلی این گذر حوادث چیست. نیاز ادبیات ما هم به بیان چیزهای تازه است و هم به بیان تازه چیزها. بدون شک برای برآوردن این نیازمندی، باید ادبیات ما با ادبیات جهانی آشنا شود. و به این جهت است که برجسته‌شدن نویسنده درجه سومی مانند تسوایگ در عصر توماس مان و سینکلر لویس، جویس و همینگوی، شاو و رومن رولان، گورکی و فاوست و کالدول و باربوس و اشتین‌بک، تأسف‌آور است.^{۱۰}

در حوالی و حواشی همین موج ترجمه از تسوایگ بود که گلستان و رفقاییش (صادق چوبک، جلال آل‌احمد، پرویز داریوش و...) در تلاش برای «بیان چیزهای تازه و بیان تازه چیزها» با رئالیسم قرن بیستم طرف شده بودند و دست‌به‌کار معرفی و ترجمه ادبیات مدرن این قرن نو بودند که این خود، حکایت بلندبالای دیگری است. 

پی‌نوشت:

۱- بازتاب ادبیات آلمانی در ایران، سعید فیروزآبادی، نشر پیام خاور و مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران: ۱۳۸۳، ص ۳۵.

۲- شب اشرفان تسوایگ، صدویست و پنجمین شب از شب‌های مجله بخارا. در نشانی اینترنتی:
<https://bukharamag.com/1392.04.3696.html>

۳- دنیا، شماره ۱، بهمن ۱۳۱۲، ص ۲۵.

۴- یک گفت‌وگو، ناصر حریری با نجف دریابندری، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۱.

۵- آشنایی با صادق هدایت، م.ف. فرزانه، ناشر: مؤلف، پاریس، ۱۹۸۸، صص ۹۹-۱۰۶.

۶- طرح یک انتقاد درباره ترجمه‌های تسوایگ، ابراهیم گلستان، اندیشه نو، شماره ۲، ۱۰ دی ۱۳۲۷، صص ۴۴-۴۶.

۷- جین گوز رجایی شخصیتی داستانی است که داستان‌نویس ترک پیام صفا (۱۸۹۹-۱۹۶۱) در ۱۹۲۴ خلق کرده است. رجایی مردی طرار و حقه‌باز و شبیه آرسن لوپن است (توضیح از نویسنده مقاله).

۸، ۹، ۱۰- طرح یک انتقاد درباره ترجمه‌های تسوایگ، ابراهیم گلستان، اندیشه نو، شماره ۲، ۱۰ دی ۱۳۲۷، صص ۴۴-۴۶.